تجدد و تجددگرايى (2)

عبدالرسول بيات

اصول, مبانى و مولفه هاى تجددگرايى

مهمترين عناصر و مولفه هاى انديشه مدرنيسم عبارتند از:

1. علم گرايى, علم گرايى يا علم زدگىscientism) ) را نبايد با علم و علمى بودن يكى دانست. علم گرايى; يعنى الگو قرار دادن روش هاى علوم تجربى, مانند مشاهده و آزمون, در تمامى عرصه هاى زندگى . در واقع مدرنيسم مى خواهد روش علمى و تجربى را ـ كه مربوط به حوزه جهان طبيعت است ـ به تمامى معارف انسانى سرايت دهد. پس جهان بينى مدرنيستى, يك جهان بينى علمى و مبتنى بر روش ها و محك هاى تنگ تجربى است كه نتيجتا منجر به ترديد و انكار در تمام آن دسته از معارف و عقايدى مى شود كه تن به حواس ظاهرى نمى دهند.

2. عقل گرايى, يا عقل بسندگىRationalism) ): يكى از مهمترين عقايد جهان مدرن, ارادت وافر به عقل و اعتقاد به كفايت و بسندگى آن است. عقلreason) ) دوران مدرن كه ميراث عصر روشنگرى است با مفهوم سنتى, دينى و فلسفى عقل تفاوت دارد.

عقل مدرن با عناوينى چون ((عقل ابزارى)), ((عقل جزئى)) نيز مطرح مى شود. اين عقل و عقلانيت, صرفا مربوط به امر ((معاش )) و قلمرو عالم طبيعت و زندگى مادى است و از آنجا كه تنها شإن و توانايى اين عقل, نتيجه گيرى از مواد تجربى است, مى توان آن را خادم علم جديد دانست.

3. پيشرفت باورىprogressivism) ):بنا به انديشه هاى مدرنيستى, قافله بشريت در طول تاريخ در حال پيشرفت بوده است. مدرنيته در طرح خود پيشرفت قطعى و مسلم انسان معاصر را بر اساس دو عنصر علم و عقل وعده و نويد داده بود.

4. مادى گرايىmaterialism) ): ماده گرايى يا ماترياليسم; يعنى اعتقاد به اصالت ماده و امور مادى و تقدم آنها بر امور غير مادى. بى ترديد اصرار بر علم گرايى و پافشارى بر محك تنگ علوم تجربى براى نگريستن و داورى در مورد جهان , يك جهان بينى ماده گرايانه را به دنبال خواهد داشت.

5. انسان گرايىhumanism) ) : تفكر تجدد گرايانه, به مركزيت و محوريت انسان قائل بوده و انسان را در جايگاهى مى نشاند كه همه چيز بايد در خدمت او قرار گيرد. اومانيسم افراطى نتيجتا براى انسان ـ از نظر اخلاقى ـ شإن خدايگانى قائل مى شود; به اين معنا كه همه چيز در خدمت انسان و انسان در خدمت هيچ چيز; يا به عبارتى حق منهاى تكليف.

6. فرد گرايىindividualism) ): فردگرايى در واقع قرائتى از انسان گرايى است ( در مقابل قرائت جمع گرايانه) كه اصالت را نه فقط به انسان, بلكه به فرد انسانى مى دهد. بنابراين فردگرايى; يعنى تقدم فرد بر جامعه. در اين نوع مكتب طرز تلقى, اميال و خواست هاى فرد را نمى توان به نفع جمع محدود و مسلوب كرد.

7. برابرى گرايىegalitarianism) ): برابرى گرايى; يعنى اعتقاد به اين كه همه انسانها از هر نژاد, جنس, دين و... كه باشند از حيث آرا و نظريات, حقوق, حرمت, آزادى و... با هم برابرند. بر اساس اين تفكر, نظر هر كس تنها به عنوان يك فرد مورد پذيرش است ; پس ـ بر خلاف دوران سنتى قرون وسطا ـ رإى هيچ فردى بر فرد ديگر حجيت و سنديتى ندارد. اين مولفه يكى از مبانى دموكراسى در غرب بوده است.

8. آزاد انديشى و آزادى خواهى (ليبراليسم): در غرب اعتقاد به اصل آزادى در ساحت اجتماع و سياست, خود را به صورت فلسفه ليبراليسمliberalism) ) نشان مى دهد. ليبراليسم مكتب افزايش آزادى فرد در مقابل جامعه و دولت است. اين نوع مكتب در واقع جوهره سياسى مدرنيسم است و اساسا مى توان آن را به عنوان روح حاكم بر جهان جديد به حساب آورد. تحقق عينى ليبراليسم در جهان غرب عمدتا در شكل دموكراسى (دموكراسى ليبرال) بوده است.

9. سنت ستيزىantitraditon) ): سنت ستيزى; يعنى مخالفت با احترام گذاردن و مقدس دانستن سنت ها, و معارضه با حجيت قائل شدن براى رفتارها و آداب و رسوم ديرينه و كهن. برخلاف انديشه هاى سنتى كه براى تجربه متراكم و فشرده نسل ها نوعى مرجعيت قائل است, اما مدرنيسم اين گونه تفكر را واپس گرايى خوانده و اساسا هويت خود را در معارضه با باورهاى سنتى بدست مىآورد.

تذكر: بايد دانست, اصول و مولفه هايى كه برشمرديم, اولا: بعضى از آنها مربوط به ناخودآگاه انسان و جامعه مدرن بوده و ممكن است تصريح و اصرار خودآگاهانه اى بر آن وجود نداشته باشد و ثانيا: اين اصول مربوط به جنبه هاى عقيدتى و احساسى طرح مدرنيته است و لزوما بر مصاديق و تك تك افراد خارجى صادق نيست. به عبارتى بايد بين مدرنيته در مقام طرح, با مدرنيته در مقام اجرا تفاوت نهاد. پس با اين توضيح اگر استثنائات فراوانى در جوامع غربى نسبت به تطبيق اين مصاديق مشاهده مى كنيم, نقضى به كليت و صدق اين مولفه ها نخواهد بود.

چالش ها و بحران ها

على رغم تمامى وعده ها, نويدها, آرمان ها و تلاش هاى تمدن مدرن در راستاى نيك بختى و بهزيستى انسان, و با وجود توفيقات فراوانى كه اين تمدن سخت كوش, خصوصا در راستاى تإمين و تهيه اسباب و ابزار عيش و رفاه انسان ها داشته ـ كه به هيچ وجه مجال انكار آنها نيست ـ اما امروزه ايده مدرنيسم و پروژه مدرنيته به شدت در محاصره بحران و چالش است. آنتونى گيدنز, در كتاب ((پيامدهاى مدرنيته)) مدرنيته را به عنوان پديده اى ((دو دم, يا دولبه)) توصيف مى كند كه از يك سو روند توسعه و تكامل نهادهاى اجتماعى آن, فرصت ها و موقعيت هاى گسترده اى را براى انسان ها به ارمغان آورده است و از سوى ديگر مدرنيته داراى وجه تاريك و حزن انگيزى نيز هست. در واقع تمدن جديد دو ويژگى متضاد را همزمان آبستن بوده و علاوه بر ارمغان هاى مثبت, پيامدهاى منفى آن نيز كم نيستند كه از جمله بحران ها و نابسامانى هاى دنياى جديد و تمدن مدرن مى توان به خلاهاى عاطفى, بحران هاى روانى, فروپاشى خانوده ها, گسست هاى اجتماعى, بحران هاى نگران كننده زيست محيطى, بحران هاى سياسى, استثمار, جنگ هاى جهانى و كشتارهاى عمومى, فاصله هاى طبقاتى و... اشاره كرد.

خصوصا پس از جنگ هاى جهانى اول و دوم تا به امروز, آرمان ها, ايده ها و تئورىهاى مدرنيته دچار چالش هاى تئوريكى و مشكلات عملى بوده اند. اين بحران ها و نقدها تا به امروز به طور فزاينده اى رو به گسترش بوده است, به گونه اى كه بسيارى از انديشمندان, مكاتب و نحله هاى غربى, پروژه مدرنيته را يك پروژه شكست خورده و رو به زوال مى دانند. از جمله منتقدان مشهور روند مدرنيته و انديشه مدرنيسم, پست مدرنيست ها هستند. پرسش پست مدرن ها اين است كه اگر وعده صلح و سعادت, امنيت و عقلانيت راست است, پس چرا انسان حتى بيش از دوره هاى قبل تهديد مى شود و پيوسته در بحران و رنج است؟ و چرا سرمايه دارى براى سود بيشتر خود به تخريب طبيعت مى پردازد؟

شكست در بسيارى از آرمان هاى مدرنيته, موجب نوعى روحيه يإس و سرخوردگى در ميان عده كثيرى از پست مدرنيست ها شده است, تا جايى كه اين تفكر نسبت به هرگونه نظريه پردازى و طرح و پيشنهاد كلان و هرگونه داعيه اى در راستاى تإمين سعادت و پيشرفت, به شدت بدبين و بيزار شده است.

متفكران و منتقدان مذهبى در غرب و شرق, مشكلات و بحران هاى كنونى جهان مدرن را ناشى از تعاليم اومانيستى و غفلت انسان جديد از درون خويش و بيگانه شدن او با خودش مى دانند.

در واقع تمدن اومانيستى مدرن, تمام نيك بختى, كامروايى, فلاح و صلاح انسان را صرفا در جهان بيرون و در برخوردارى از تنعمات آن جست وجو مى كرده و از اين طريق مى خواسته است او را به شكوفايى برساند. اما مغفول گذاردن اخلاق و به طور كلى ناآبادانى درون, باعث شده است تا اين انسان هم براى رابطه برقرار كردن با خويش و هم براى رابطه با انسان هاى ديگر و هم در رابطه با محيط زيست و محل زندگى خود, دچار مشكل و ستيز و ناسازگارى شود. از نظر اين منتقدان, اين ((خودفراموشى)) و بحران ها و معضلات ناشى از آن نيز, همگى نهايتا با فراموشى مبدإ و مقصد آدمى (خدا فراموشى) و با عدم توجه به تكاليف و مسووليت هاى انسان در قبال او در ارتباط تام است.

برخى از منابع

1. ((درآمدى بر مكاتب)) مفاهيم نوين, عبدالرسول بيات با همكارى جمعى از نويسندگان ( در دست چاپ).

2. ((مدرنيته و مدرنيسم)), حسينعلى نوذرى, انتشارات نقش جهان.

3. ((صورتبندى مدرنيته و پست مدرنيته)), حسينعلى نوذرى, انتشارات نقش جهان.

4. ((پست مدرنيته و پست مدرنيسم)), حسينعلى نوذرى, انتشارات نقش جهان.

5. ((پيامدهاى مدرنيته)), آنتونى گيدنز, ترجمه محسن ثلاثى.

6. ((ليبراليسم و محافظه كارى)) , حسين بشيريه, نشر نى.

7. مجله نقد و نظر شماره هاى 9 الى 19.

8. فرهنگ واژه توصيفى, بيات, عبدالرسول. براى اطلاع بيشتر به مقاله ((مدرنيته و مدرنيسم)) از كتاب فرهنگ واژه توصيفى اثر مولف مراجعه فرمائيد.